

شمه‌ای از شرح شوق

دکتر سعید حمیدیان

آئینه‌جام؛ شرح مشکلات دیوان حافظ. دکتر عباس زریاب خوبی. تهران، علمی، ۱۳۶۸، ۴۲۱ صفحه.

استاد زریاب را اهل ادب، فلسفه و کلام می‌شناسند و عزیز می‌دارند. مردی است که کم سخن می‌گوید و تقریباً کم می‌نویسد، اما گزیده و بیجا. او از جهتی از سلاله‌روی در انقراض علمای گذشته است که دقیق و عمیق خوانده‌اند و دستی توانا در معارف اسلامی، علوم قدیمه و ادب فارسی و تازی دارند؛ و از جهت دیگر روشن بین و به‌دور از جمود و تحجر فکری است، چون در فضاهاى باز اندیشه زیسته و از هوای آفتابی و لطیف ذوق استنشاق کرده است؛ چنان که آثار این جامعیت در اثر تازه او پیداست.

آئینه‌جام از سنخ چندکتابی است که تاکنون در باب دشواریهای موضعی دیوان حافظ، همچون مفردات و نکته‌ها و نوادر مضامین، تدوین یافته و به‌گمان این نگارنده یکی از موفق‌ترین کوششها در این زمینه است، گو این که کمیّت موارد مطروحه نسبت به کلّ مشکلات کم است، و به عبارت دیگر حالت گزینشی (selective) دارد.

عنوان کتاب باید برگرفته از دو بیت زیر باشد:

عکس روی تو چو بر آئینه‌جام افتاد

عارف از پرتو می در طمع خام افتاد

بین در آئینه‌جام نقشبندی غیب

که کس به یاد ندارد چنین عجب زمنی

اما نمی‌دانم چرا به‌جای «آئینه» که اصل لفظ حافظ است صورت «آئینه» را بر کتاب می‌بینیم، درحالی که تنها رجحان این وجه دارا بودن سه هجای بلند متوالی (آئی/نه) است ولی در «آئینه» هجای «ی» (ye) کوتاه است؛ در برابر، این وجه هم مزیت کوتاهی و

شکلی را دارد و هم حسن تبرک به لفظ حافظ را.

و اما بخشهای کتاب به این فرار است: پس از پیشگفتاری در باب انگیزه‌های روی آوردن مؤلف به حافظ و یادکرد تنی چند از حافظ پژوهان، مقدمه کتاب می‌آید که شامل مطالبی از این گونه است: منشاء تداول لقب لسان الغیب برای حافظ؛ ارائه نظریاتی درباره‌ی خاستگاه شعر، که کلا بر محور متافیزیکی بودن شعر می‌گردد و این که شعر از ژرفای هستی انسان برمی‌خیزد و به یک معنی تجلی هستی آدمی و آزادی و اختیار اوست؛ نیز ابیات متعددی از حافظ به تناسب مقال به‌میان می‌آید و نویسنده در ضمن استناد به آنها تعبیر و تفاسیری ضمنی از آنها به دست می‌دهد؛ همچنین از برخی رموز (سمبولها) و واژه‌های کلیدی شعر حافظ همچون شراب، مستی، رند، گدا، خرابات، پیر مغان، عشق در برابر عقل و امثال اینها سخن می‌رود و مؤلف آنها را از نظر گاه عارفانه حافظ به اجمال بررسی می‌کند؛ سخن کوتاهی پیرامون طنز و تهکم خواجه در پی می‌آید، و سرانجام بحثی در باب استعاره و ذکر چند مورد از استعارات دل‌انگیز حافظ با بیان ظرافتهای آنها. مباحث مقدمه نوعی وابستگی منطقی و مقوله‌ای با یکدیگر دارند، به‌گونه‌ای که همه با نظام منسجم اندیشه حافظ در ارتباط اند. پس از مقدمه، متن کتاب واقع می‌شود، که به تفصیل بیشتری درباره‌ی آن سخن خواهیم گفت؛ و در آخر کتاب نیز فهرسی می‌آید شامل «فهرست اعلام» که مراد ایشان نامهای کسان است، درحالی که وقتی «اعلام» به‌تنهایی ذکر شود و فهرس اسامی کسان، جایها و کتابها از هم تفکیک نگردیده باشد، مقصود «اعلام عام» است، و حال آنکه مؤلف فهرستها را به تفکیک آورده‌اند، کما این که بعد از این «فهرست اعلام» دو فهرست جایها و کتابها نیز آمده است، و بالأخره چند صفحه به‌عنوان استدراک.

متن کتاب دربرگیرنده ۱۱۲ مبحث مختلف و متنوع است در ابوابی که بیشتر ذکر کردیم. مؤلف برای هر مبحث عنوانی کوتاه و درخور به صورت کلمه‌ای یا عبارتی برگزیده و آنها را به ترتیب الفبایی آورده، و بدین سان به کتاب حالت فرهنگ‌واره‌ای از مشکلات دیوان حافظ داده است. طول هر مبحث یا مدخل بین یک صفحه (مدخل «نقطه و پرگار») و یازده صفحه (مدخل «لعبت بازی...») در نوسان است.

به‌طور کلی در مطالعه کتاب، و حتی برانداز کردن آن، سایه چند خصیصه و خصلت زریاب را بر جای‌جای آن افکنده می‌بینیم و کل کتاب را آمیزه‌ای دلپذیر از آنها؛ دقتهای گاه عجیب در زیر و بم و چم و خم نکات بیشتر از «حوزه دیدگان» برمی‌آید، همچنان که ذوق ورزشها و طربناکی و طراوتی که در بسیاری از مباحث هست «ورای مدرسه و قیل و قال مسئله» است و باید زاده

می‌نگرد. اما از ریاکاری وحشت دارد و متنفر است و صفا و یک‌رنگی و محبت و اخلاص را دوست دارد. مست دائم نیست اما مستان را نه به جهت می‌پرستی و افراط در میخوارگی بلکه به جهت دور بودنشان از ریا و یکی بودن ظاهر و باطنشان می‌ستاید و می‌ترسد که در روز حشر تسبیح شیخ ریاکار و خرقه‌رند شریابخوار عنان بر عنان رود و بلکه این یکی را بر آن یکی به جهت ریاکار نبودنش ترجیح دهند، زیرا ریا شریک است و شریک بدترین گناهان است.» (ص ۸۶). پس معلوم می‌شود که نظرگاه مؤلف در حد میانگین و نقطه اعتدالی بین نظریات مبتنی بر افراط و تفریط است که حافظ را در هر یک از قطبهای مذکور قرار می‌دهد. مؤلف به سؤالی مفروض چنین جواب می‌گوید: «ممکن است اعتراض بکنید و بگویید که در عارف بودن عطار و مولانا تردیدی نیست. با این همه این دو بزرگوار از می و میخانه و خمار و چنگ و چغانه سخن گفته‌اند. چرا همین معنی را درباره حافظ روانی دارید؟ پاسخ آن است که عارف بودن عطار و مولانا چنان که گفتید امری است مسلم و جای تردید در آن نیست. پس به ناچار کلمات می و مغان و خمار و مست و مستی را در کلمات ایشان باید به معانی عرفانی تعبیر کرد. اما این معنی در حافظ مسلم نیست و این امر از اشعار او بر نمی‌آید جز چند غزل مورد مناقشه که یکی از آنها همین غزل مورد بحث ما [دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند ...] است.» (ص ۸۷) به گمان نگارنده این سطور دلیل این که مقولات عرفانی کتاب، برخلاف دقتها و دقیقه‌هایی که در طرح نکات کلامی، علمی و ادبی می‌بینیم، به کلیت و اجمال گرایش دارد، همین دیدگاه نویسنده است که حافظ را نه صوفی می‌دانند و نه عارف؛ گو این که ورود به تأویلات عرفانی اساساً برای معاصران ما یکی از مهمترین لغزشگاهها و دربردارنده خوف و خطر فراوان است، و هم از این روست که شارحان حافظ در روزگار ما معمولاً از حد تفسیر پای فراتر نمی‌نهند و از تأویل می‌پرهیزند.

این نگارنده قصد ورود به بحث در باب صحت و سقم آراء و نظرگاههای کلی مؤلف را ندارد، زیرا غرض اصلی معرفی کتاب است. وانگهی بنا نیست که هر کس رأی در مورد حافظ داد، دیگران جلودار و گریبانگیرش شوند که: می‌بایست چنین و چنان می‌اندیشیدی. این کار اگر هم موجه باشد جایش در این مقال نیست، بلکه فرصت کافی برای طرح نکات ریز و درشت دیگر هم وجود ندارد. بنابراین آنچه مطرح خواهد شد بیشتر بر سبیل ارائه نمونه‌هایی از سنخ موضوعات کتاب و همچنین قوتها یا احتمالاً ضعفهای نوعی مطالب خواهد بود.

مؤلف آئینه جام بعضی مشکلات دیوان حافظ را حل یا به سهم خود پیشنهادی برای رفع هر یک ارائه کرده است، همچون پیر

دمخوری دیرینه با اندیشه حافظانه باشد. اقرار می‌کنم که این جنبه از کتاب برای بنده نامنتظر بود. اما نشان دادن آبشخور تعداد قابل توجهی از مضامین حافظ در متون شعر و ادب عرب، که مستلزم تسلط در این زمینه است، و همچنین طرح بسیاری از نکات علمی و کلامی دیوان خواجه، که جز با تمکن در معارف اسلامی و از جمله علوم قدیم و کلام اسلامی ممکن نیست، به هیچ روی از مؤلف، که از کدخدایان این محلت است، دور از انتظار نبود. و اما آنچه به گمان اینجانب در ورای این جنبه‌ها جلب توجه می‌کند این است که نویسنده فرزانه بین دو خصلت، که عده‌ای گویا در دنیای نظر مغایر یکدیگر انگاشته یا در عرصه عمل این دو را به همدیگر نپیوسته‌اند، هنرمندانه جمع کرده و آن کوتاه نیامدن در خصوص آنچه درست و برحق دانسته می‌شود از یک سو، و فروتنی راستین و پرهیز از روحیه آویزش و چالش و «عریده با خلق خدا کردن» یا خودداری از خوی ناخوش خرد و خواری ساختن هر مخالفی از سوی دیگر است. پیوند دادن این دو یقیناً معلول نفسی سالم و درونی مهذب است و ریشه در «حافظ آگاهی» دارد. زریاب هرگز از نام و نظر هیچ یک از پژوهندگان حافظ به بی‌حرمتی و تندید یاد نمی‌کند، و این کتاب از همین جهت حقاً می‌تواند «اسوه حسنه‌ای» برای حافظ پژوهان باشد. این ویژگی هنگامی بیشتر جلب نظر می‌کند که در بابیم که اغلب مباحث کتاب از سنخی است که تاکنون بگو مگوها و قیل و قالهای فراوان بر سر آنها در گرفته است.

دیدگاه نویسنده درباره کیستی و چیستی حافظ، و به عبارت دیگر پاسخ او به مهمترین پرسشها در مورد خواجه، تا حدود زیادی از این عبارات روشن می‌شود: «اگر حافظ از عرفاست او را با رندی و میخوارگی و خرایات چه کار است؟ اگر رند و میخواره و پای خم نشین است با «تجلی اسماء و صفات» و شعشعه پرتو ذات و حفظ «قرآن» با چارده روایت چه می‌کند؟ نه! نه این است و نه آن! او شاعر است و از جهان درک و بینش دیگری دارد. نه از اصحاب مدرسه و قیل و قال است و نه خمار آلود و پای خم نشین و خراباتی، نه صوفی است و نه عارف، نه معتزلی است و نه اشعری، بالاتر از اینهاست و از جایی بسیار بلندتر به غوغای عارف و عامی و مفتی و فقیه و امام شهر و سرایاتی و مست افتادگان و لالابالیان

گلرنگ، ثلاثه غساله، جنگ هفتاد و دو ملت، حکم پادشاه انگیز، دیو مسلمان نشود، سرتازیانه، شکر در مجمر، طیب راه نشین، عبوس زهد، ماجرا کم کن و بازآ و ... همچنین لطف ذوق در بسیاری از برداشتهای ایشان از شعر خواجه نمودی چشمگیر دارد و همین خصیصه سبب شده است تا در موارد متعدد به ریزه کاریهای مضامین و بارهای معنایی و تداعیهای ظریفی که در شعر خواجه هست، شکافتن تصاویر و بیان روابط این عناصر با معنای مراد بپردازند. دقت نظر مؤلف گاهی سبب طرح نکاتی تازه می شود؛ برای مثال در بحث از «آئینه سکندر» (ص ۶۱ تا ۶۷) که خود اسوه‌ای از دقت و باریکی بینی است، برای نخستین بار به چگونگی این آینه (بوژه کروی بودن آن) اشاره می شود. همین تازگی را در بحث از این بیت عیان می بینیم:

بر جبین نقش کن از خون دل من خالی
تا بدانند که قربان تو کافر کشم

در این باره نوشته اند: «مصراع دوم این بیت تصریح به رسم اشعار در حج دارد. اشعار در لغت به معنی اعلام است و در اصطلاح حج «اشعارُ البَدَنَة» و «اشعارُ الهَدْي» به معنی قربانی و آن چنین است که چون می خواستند اعلام کنند که حیوانی برای قربانی در حج است و کسی نباید آن را بخرد یا بفروشد علامتی از خون آن حیوان بر بدن او می زدند ...» (ص ۱۷۲). بحث درباره «لعبت بازی» (= شب بازی، خیمه شب بازی) مفصل ترین و دقیق ترین سخنی است که اینجانب تاکنون در این باره (البته از سوی اهل ادب) دیده، و حاوی نکاتی تازه درباره ارتباط خیال-بازی (خیال الظل) با کاربردهایی از حافظ مثل «شبروان خیال» و «صورت خیالی» است (ص ۳۳۷ تا ۳۴۷).

گاهی خود بحث تازگی ندارد ولی برای مطالبی که دیگران قبلاً عنوان کرده اند شواهد بیشتری داده شده است، همچون مطلب درباره «سفالین کاسه» (ص ۲۲۴ و ۲۲۵). به تسلط مؤلف بر علم کلام که تأثیرات خود را جای جای در خلال مباحث نشان داده است قبلاً اشاره کردیم. یکی از مصادیق بارز آن بحث پیرامون بیت غوغا بر انگیز «پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت ...» است. ایشان می نویسند که بحثشان «کوششی است در توجیه این بیت به نحوی که هم با اعتقاد مسلمین که خود حافظ از آن زمره است سازگار باشد و هم اینکه طنز رندانه او شاید محفوظ بماند». خلاصه نظر و نتیجه گیری مؤلف در این مبحث بدیع این است: حسن و قبح و خطا و صواب و گناه و ثواب منحصر به دایره اعمال انسان است و بیرون از این دایره و در نظر به کل کارگاه آفرینش خطا و صواب اصلاً معنی ندارد؛ با توجه به این معنی پیر حافظ در «قلم صنع» جایز نمی داند که کسی دم از خطا یا صواب بزند و به

همین دلیل نظر او «خطاپوش» است، یعنی آنچه را عقول و تصورات ما در ملاحظه دستگاه خلقت خطا می بیند، پیر با ژرف بینی خاص خود مردود می شمارد (رک. ص ۱۶۳ تا ۱۶۷). علاوه بر اینها، نویسنده در مواردی در باب صحت و سقم بعضی از ضبطهای دیوان سخن گفته اند، که از این دست است بحث در رجحان بنت العنب (در برابر «آن تلخ و ش» ص ۱۰۲ به بعد)، ترکان پارسی گو (در مقابل «خوبان پارسی گو»، ص ۱۲۰ و ۱۲۱)، دفع و با کند (در قبال «دفع بز کند»، ص ۳۹۱ و ۳۹۲)، و وصله (در برابر «قصه»، ص ۳۹۳ به بعد). یکی از نقاط قوت کتاب ارائه شواهدی است از متون شعر و نثر عربی، که برای پژوهندگان مغتنم است. مؤلف اغراض مختلفی از این کار دارد و اظهار نظر ایشان در هر مورد نیز بر حسب همین اغراض تفاوت می کند. مثلاً گاهی مقصودشان نشان دادن منشاء مضمونی خاص و اخذ و اقتباس خواجه از آن است، همچون ابیاتی از ولید بن یزید بن عبد الملک بن مروان که بیانگر تأثیر مستقیم حافظ از آن در بیت «بنت العنب که زاهد ام الخبائثش خواند...» است، و در ضمن آن دلیلی نیز بر رجحان «بنت العنب» (طبع خانلری) بر «آن تلخ و ش» (طبع قزوینی) اقامه شده زیرا عین ترکیب بنت العنب در شاهد عربی آمده است (ص ۱۰۳ و ۱۰۴)؛ گاهی هم مقصود بیان اشتراکات بین دو طرف مقایسه است، بدون اظهار نظر در مورد این که اقتباسی از سوی خواجه صورت گرفته یا نه؛ مثل حکایتی از الاغانی در مورد عریب نامی که آوازه خوان و جاریه مأمون بوده، برای شباهتش با مضمون «در هجر وصل باشد و در ظلمت است نور» (ص ۱۱۸ و ۱۱۹)، که به گمان این نگارنده این موضوع که وصل و هجران و نور و ظلمت به هم آمیخته و با هم شناخته می شود از موضوعات عام و جهانی است و این شباهتها از مقوله توارده؛ در مواردی نیز با ارائه شواهد، اطلاعات بیشتری درباره برخی رسوم به دست داده می شود، همچون بیت عمرو بن کلثوم و ولید بن یزید که در ذیل «بزم دور» آمده و حاکی از دورگردانی شراب از طرف راست است (ص ۱۰۰) یا شواهدی از طبقات ابن سعد و ابونواس در باب سنت «جام عدل» (ص ۱۳۳ و ۱۳۴).

در این جا به خواست مؤلف گرانقدر و فروتن کتاب مبنی بر تذکار ایرادها گردن می نهیم، با اذعان به این «که هر که بهتر افتد نظر به عیب کند» و هنر بنده هم همین بیهنری است. به هر حال سعی ما بر اختصار است، اما نه با این دعوی مرسوم که «اینها مشتی از خروار است»، چون این ادعا نه از من ساخته است، و نه زیننده خدمتی است که مؤلف در حد و به سهم خویش به کار و بار حافظ پژوهی کرده است.

۱. در شرح «آئینه اوهام» وقتی به این دو بیت می‌رسند:

من ز مسجد به خرابات نه خود افتادم
اینم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد
چه کند کز بی دوران نرود چون پرگار
هر که در دایره گردش ایام افتاد

نتیجه‌ای عجیب می‌گیرند که طبعاً حاکی از همین برداشت ایشان از ابیات متعدد حافظ در باره ازلی بودن عشق و به عبارت دیگر جبر عرفانی است، و آن این که: «این بیتهای طنزی است و خواجه دارد به سؤال و سرزنش مقدر و مفروض اهل سنت و اشاعره که به او می‌گویند «چرا از مسجد به خرابات افتادی»، به عقیده خودشان استناد می‌کند و می‌گوید که شما اهل سنت که همه چیز را مقدر می‌دانید و اصحاب اختیار را «اهل قدر» و آنان را «مجوس این امت» می‌خوانید، نمی‌توانید بر من از این جهت اعتراض کنید زیرا این کار من در ازل مقدر و محتوم بوده است به عقیده شما...» (ص ۷۳، تأکید از ماست). ضمناً ایشان در جایی دیگر هم بر این نظریه پای فشرده‌اند (ص ۲۶۳). مؤلف محترم اولاً هیچ قرینه‌ای بر این مطلب به دست نداده‌اند که چرا و چگونه ممکن است این سخن خواجه نقل قول اشاعره و اهل سنت باشد. ثانیاً ایشان که ظاهراً قصد دارند اعتقاد حافظ را به اختیار به هر نحو که شده اثبات کنند، به عنوان «بینه» ای که طبعاً بر خود ایشان است تنها ابیاتی از این گونه را به عنوان اعتقاد بر اختیار شاهد آورده‌اند:

زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت
کان که شد کشته او نیک سرانجام افتاد

می‌پرسیم: آیا هر بیتی از این دست که در آن فعلی به مخلوق خدا نسبت داده می‌شود، دلیل متقنی بر اختیار است؟ و آیا اگر بنا بر تأویلات غریبی از نوع مذکور باشد، نتیجه این نمی‌شود که هرگونه بیتی از ابیات فراوان حافظ، از جمله نمونه‌های زیر، را حمل بر این کنیم که طنزی و از زبان اشاعره و اهل سنت‌اند؟:

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود
کاین شاهد بازاری وان پرده‌نشین باشد
مرا به رندی و عشق آن فضول عیب کند
که اعتراض بر اسرار علم غیب کند
جز دل من کز ازل تا به ابد عاشق رفت
جاودان کس نشنیدیم که در کار بماند

به نظر بنده این سنخ از ابیات نه تنها حاوی هیچ طنزی نیستند بلکه «بجده» تر از آنها در دیوان حافظ وجود ندارد، و نیز از زبان هیچ کسی جز خواجه شیراز سروده نشده‌اند!



تغییری در ضبط خانلری نیست؛ ضمناً «درخبرست» را هم باید نه به معنای اصطلاحی (خبر = حدیث) بلکه به معنای توسعی آن گرفت، یعنی: شنیده‌ایم، مشهور است، و یا آگاهی و تجربه چنین اقتضا می‌کند، و امثال اینها.

۳. واژه «دستکش» را در بیت زیر از نظامی به معنای آنچه دست بر آن کشیده شده گرفته‌اند:

بایگه عشق نه ما کردد ایم
دستکش عشق نه ما نررد ایم (ص ۱۸۷).

درحالی که دستکش در این بیت به معنای نوعی نان (= نان پنجه‌کش، به اصطلاح امروز: ناخنی) است.

۴. اکثر قریب به تمام ارجاعاتی که به منابع مختلف کرده‌اند بسیار مختصر و غالباً شامل نام منبع و شماره صفحه (در معدودی موارد نیز همراه با نام طبع‌کننده) است و لاغیر. ارجاع به این صورت تنها در صورتی موجه است که فهرست منابع و مآخذی حاوی کلیه مشخصات لازم برای کتاب منظور شده باشد، که در این کتاب وجود ندارد. بهتر است این فهرست را در طبعهای آتی بر فهرس موجود بیفزایند.

۵. بعضی از اعداد مربوط به ارجاع به متن مبنا (طبع دکتر خانلری) را نادرست دیدم؛ مثلاً در ص ۱۵۰، بیت «آخر ای خاتم جمشید همایون آثار...» برگرفته از غزل ۲۲۲ است، که اشتباهاً ۳۲۲ آمده؛ در ص ۱۵۱، بیت «سزد کز خاتم لعلش زخم لاف سلیمانی...» از غزل ۳۲۲ است، نه ۳۲۳؛ در ص ۲۲۹، شماره غزل مربوط به بیت «سهو و خطای بنده‌گرش هست اعتبار...» ۹۶ ذکر شده، که ۶۶ درست است؛ و در ص ۲۹۷، بیت «جز فلاطون خم نشین شراب...» از غزل ۲۵۶ است، نه ۳۵۶.

۶. موارد متعددی مشهود افتاد که ابیات به صورت نادرست (شاید هم در اثر نقل از حافظه) نوشته شده است؛ برای نمونه: «نه هر که آینه دارد سکندری داند» (ص ۶۳) به جای آینه سازد؛ در بیت عطار: «چون در آن دریا نه بد بود و نه نیک/ نیک و بد آن جایگه معذور شد» (ص ۱۶۷)، به جای «بود» باید باشد «دید». در بیت حافظ: «آن جوانمرد که می‌زد رقم خیر و قبول...» (ص ۱۷۶) «آن جوانبخت» درست است. در مصراع دوم بیت حافظ: «در مذهب طریقت خامی نشان کفر است/ آری طریق دوستی چالاکی است و چستی» (ص ۲۶۳) «طریق دولت» درست است. در هر حال، سعی مؤلف ارجمند مأجور باد.

۲. در طبع استاد دکتر خانلری بیتی هست به این صورت:

مباش غره به بازی خود که در خبرست
هزار تعبیه در حکم پادشاه‌انگیز

مشکل عمده بیت در ترکیب «پادشاه‌انگیز» است، و مصحح در نسخه بدلها نوشته‌اند: «معنی این بیت دانسته نشد»، و در جلد دوم دیوان در ذیل «پادشاه‌انگیز» مرقوم داشته‌اند: «نسخه بدلها در مصراع اول «بازوی خود» و «در ضربست» و در مصراع دوم «هزار تعبیه حکم» و «حکم پارسا‌انگیز». از هیچ کدام معنی صریحی در نیافتیم. شاید «پادشاه‌انگیز» اصطلاح شطرنج باشد معادل کیش یا کیش و مات، اما این اصطلاح را هیچ جا ندیده‌ام.» (ص ۱۱۶۳). ضمناً این بیت در طبعهای قزوینی و انجوی نیامده و در چاپ نائینی-نذیر احمد و نیز شرح سودی به صورت «مباش غره به بازی خود که در خبرست» ضبط گردیده است. بر سر «پادشاه‌انگیز» و کلاً معنای بیت نظرهای گوناگون ابراز شده که یکی از آنها هم از طرف مؤلف آئینه جام است. ایشان اولاً «در خبرست» را به صورت «در حربست» صحیح می‌دانند و به جای «بازی» نیز ضبط «بازوی» را اختیار می‌کنند و سپس می‌نویسند: «پادشاه‌انگیز صفت مفعولی یعنی حکم انگیزخته پادشاه. معنی: پهلو اتان و زور آزمایان در جنگ نباید به بازی خود غره یا سرور باشند، زیرا کار جنگ را تعبیه و نقشه فرمانده یکسره می‌کند... الخ» (ص ۱۴۸ و ۱۴۹).

و اما هیچ یک از توجیحات مذکور صحیح نمی‌نماید، زیرا «پادشاه‌انگیز» به صورت مخفف شه‌انگیز در خسرو و شیرین نظامی (طبع حسن وحید دستگردی، تهران، علمی، ۱۳۱۳- متن و حاشیه) صریحاً به معنای کیش دادن آمده، و شاعر در مورد فرار خسرو از پیش بهرام چوبین از این جا به آن جا می‌گوید:

جو شاهنشه بازیهای ایام
بقایم ریخت با شمشیر بهرام
به شطرنج خلاف این نطع خونریز
به هر خانه که شد دادش شه‌انگیز

پس حدس دکتر خانلری درست درمی‌آید، و احتیاجی هم به هیچ